



## مردم و بانکها

### حبیب کریمی

معطل کرده‌اید؟ چنان فریادی کشید که گویی اینجا گود عرب‌هاست!

روز چهارشنبه دوم دی ماه - ساعت ۸/۳۰ بامداد - از پشت درب کرکراهی نیمه‌باز شعبه شهید دربندی بانکی در خیابان



مقصود بیک، نزدیک میدان تجریش، نظاره‌گر خنده و شوخی دو نفر کارمند پشت پیشخوان نشسته بانک بودم. چندتایی از مشتریان هم به انتظار ایستاده بودند تا این کرکراه بالا برود و آن‌ها بتوانند با چرخاندن دستگیره در ورودی، داخل بانک شوند. دقیقاً ساعت ۸/۳۰ دقیقه بامداد بود. روی شیشه در ورودی هم ساعت کار بانک در قابی با زمینه آبی از ۸/۳۰ تا ۱۶ اعلام شده بود. اما کارمندان مزبور چای می‌خوردند و گل می‌گفتند و می‌خندیدند و گویی آن چند نفر ایستاده در پشت در را یا نمی‌دیدند یا برایشان تفاوتی نمی‌کرد. بالاخره، یکی از خیل منتظران با تلنگرزدن به شیشه، توجه این آقایان را جلب کرد. در این هنگام، کرکراه بالا رفت و چند نفر مشتری منتظر وارد بانک شدند و هرکدام مقابل یکی از آن کارمندان قسار گرفتند. من هم رودرروی یکیشان ایستادم: مردی با احم‌های درهم، پیراهنی با یقه چرک، موهای سر آشفته و نامرتب، همراه با بوی بد عرق تن.

در این حالت، کارمند مزبور بدون توجه به حضور من، مقادیری سند را زیوروی می‌کرد و با رایانه‌اش ورمی‌رفت. لابد باید ارقامی را وارد می‌کرد. خطاب به او می‌گویم: سلام علیکم. زیر لب جواب سلامی نه درخور اعتنا می‌دهد... لحظاتی صبر می‌کنم... بعد می‌گویم: آقا، چکی دارم و می‌خواهم به حساب بگذارم. لطفاً فرم مربوط را بدهید. فرمی را از زیر پیشخوان درمی‌آورد و به گونه پرتاب مانند در مقابلم قرار

و کشیده‌شدن ماجرا به پلیس ایالتی و با اخذ دستور از سوی دادستان عمومی، به منزل جوانک رفتند و او را بازداشت کردند.

● برداشت سوم: از دوران ویلیام ناکس دارسی و رویتر تا به حال - نه به قول ما، بلکه به اعتقاد و براساس نظر مردم و صاحب‌نظران و آنان که در شعب بانک‌های کنونی، مثل ماهی در ماهی‌تابه به جرزولز افتاده‌اند و دادشان به هوا بلند است - سیستم بانکی ما همچنان لنگ می‌زند و گرچه نفیر تبلیغات دهن‌پرکن و چشم‌افسای بانک‌ها در سیماهای پنجگانه و در امواج رادیویی چشم و گوش فلک را پر کرده است، اما بانک‌های کنونی، آنگونه که می‌نمایند و آن سان که باید باشند، نیستند!

### \* برخورد نامطلوب برخی از کارمندان بانک‌ها با مردم ما به تأسف است.

ساعت ۱۰ صبح روز پنجشنبه، سوم دی‌ماه سال جاری، در شعبه یکی از بانک‌ها هستم، در بانکی که زمانی یکی از مدیران کل مرحومش به کارمندانش می‌گفت: باید مشتری را مثل یک "آرباب" بدانید. او به کارمندانش توصیه می‌کرد که حق ندارند با مشتری رفتار بدی داشته باشند و کارمندان را وادار می‌کرد تا بهترین لباس‌ها را بپوشند و با عطر و بوی خوش و با لباس مرتب و منظم در بانک حاضر شوند و بانک را خانه دوم خود بدانند و حتی در نظافت و آرایش ظاهر آن کوشش کنند. آری، در این شعبه از همان بانک، تحویل‌داری که رایانه‌اش خراب شده بود، بر سر مردی که می‌گفت چرا مرا اینقدر



روابط مردم و سیستم بانکی مثل بغضی در گلو می‌هر دو طرف گره خورده است: سیستم بانکی با نگرانی به مردم می‌نگرد و نگاه مردم هم اگر از سر غیظ نباشد، از سر مهر هم نیست. بنابراین، می‌خواهیم مسایل سیستم بانکی از دیدگاه مردم و مسوولان بانک‌ها مطرح شود، یعنی مردم گله‌ها و انتظارات خود را بیان کنند و مسوولان بانک‌ها هم به شرح تنگناها و توانایی‌های خود بپردازند. فکر می‌کنیم که با طرح اینگونه انتقادات و گله‌گزاریه‌ها، زمینه آشتی منصفانه بین طرفین فراهم خواهد شد.

\*\*\*

● برداشت اول: می‌گویند صدها سال پیش از تولد حضرت عیسی مسیح، یعنی در دوران کورش کبیر، بعضی از مردم شهر سارد، پایتخت لیدی، در روزهای آفتابی نیمکت‌هایی را در کنار خیابان‌های خاصی از شهر قرار می‌دادند و بر روی آن نیمکت‌ها می‌نشستند و سکه‌های مورد نیاز مردم را به آنان می‌فروختند یا سکه‌ها را معاوضه و مبادله می‌کردند. این نیمکت‌ها بعداً به "بانک" معروف شدند.

● برداشت دوم: چند سال پیش، یک جوان ۱۵ ساله ویرجینیایی با استفاده از رایانه‌ای که در منزلش داشت، به سیستم پولی - اعتباری یک شعبه از بانک برکلی، دست یافت و برای خودش حسابی را باز کرد و بعد هم از موجودی هر یک از چهار هزار حساب پس‌انداز و جاری موجود در آن شعبه، مبلغ ده دلار ناقابل کم کرد و در حساب جدید خودش واریز کرد. البته خیرهای بعدی حاکی از آن است که بانک برکلی موضوع را پیگیری کرد و با ردیابی از طریق رایانه

می‌دهد. مشخصات چک را می‌نویسم و آن را ضمیمه فرم می‌کنم و با احترام به لبه پیشخوان سوق می‌دهم. کارمند غضب‌آلود و خشمگین نیم‌نگاهی به من می‌کند... و باز سرگرم و ررفتن با آن اسناد و رایانه‌اش می‌شود... می‌گویم: آقا، کار دارم. لطفاً امضا کنید و رسید بدهید. صدایش را بلند می‌کند و می‌گوید: ما هم کار داریم، مثل شما که بیکار نیستیم! وقتی به او نمی‌گذارم و بانک را ترک می‌کنم، مثل همیشه، در حالی که رئیس بانک بی‌خیال در حال خواندن روزنامه همشهری است و معاونش هم در حال گفتگو با تلفن است و راجع به معامله ماشین صحبت می‌کند و همکار کنار دست این کارمند خوش اخلاق و مرتب و منظم هم در حال شمارش پول با دستگاه مخصوص است و مدام زیرلب غر می‌زند که: کارم زیاده، خدا نکنه مثل دیروز بشم و زمین و زمان را به هم بریزم!

### \* بعضی وقت‌ها "لبخند" کارکنان بانک‌ها چیزی است در حدود "پوزخند"!

در راهروی اداره کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد، ناصر بزرگمهر، مدیر مسوول و صاحب امتیاز مجله روزگار وصل را می‌بینم: درهم کوفته و پریشان و عصبی. او از بیجه‌های خوب مطبوعات است که پس از سال‌ها خبرنگاری و نویسندگی، به مدیریت مجله روی آورده! علت پریشان‌حالی‌اش را پرسیدم. او که همیشه خنده‌رو و بذله‌گو بود، فغانش از مسوول اعتبارات یک بانک به هوا بلند شد. او برای اداره و انتشار نشریه‌اش با استفاده از مصوبه هیأت دولت و تبصره ۳، قصد اخذ وام دارد و از طریق وزارت ارشاد به بانک... ارجاع شده، اما از حرکات و سکنات و رفتارهای ماکیاوولی و پر از رنگ و ریای مسوول اعتبارات بانکی، عصبانی و اندوهگین است. او می‌گوید: مجله‌مان بر اثر این بیابوروها و رفت‌وآمدهای مکرر و تسلیم مدارک به دفعات و خواهش‌ها و تمنای‌های پیاپی به محاق تعطیلی افتاده، آشنا و دوست و حتی پارتی‌بازی هم کاری از پیش نبرده و مرغ

آقای مسوول اعتبارات بانک یک پا دارد و قانون ایشان هم نوعی یاسای جنگیزی است و مصوبه و مجوز دولت را هم قبول ندارد و به اصطلاح، گرچه بی‌ادبانه است، خر خودش را می‌راند!

پس از یک هفته تلفن‌زدن و در انتظار ماندن برای گشایش گره کار یکی از دوستان موفق شدم تا با آقای رییس اداره حقوقی یکی از بانک‌ها ملاقات کنم. می‌گویند این بانک هفت دهه سابقه دارد و این مدیر برای ملاقات با کارشناسان و کارمندان تحت نظر خودش هم لیست انتظارهای یک هفته‌ای درست کرده است! در اتاق او چند نفری گرد میزی نشسته‌اند و با این آقا صحبت می‌کنند. بحث درباره کارشناسی دادگستری است و گویا مذاکره‌کنندگان طرف دعوایی هستند و این آقای رییس اداره حقوقی هم از سوی دادگاه انتخاب شده تا به عنوان کارشناس رسمی دادگستری در دعوی آن‌ها نظر بدهد. نیم ساعت بیشتر شد که در کنار میز آقای رییس اداره حقوقی این پا و آن پا کردم و ایشان هم با آنان بحث می‌کرد.

به هر حال، پس از پایان آن مذاکرات، آقای رییس اداره به کار من پرداخت که البته نتیجه‌ای هم نداشت. اما این که در ساعت کار اداری، آن هم در چنان بانکی که شهره آفاق و انقسن است، رییس اداره‌ای از ادارات، به کار انتفاعی و شخصی می‌پردازد، از آن حرف‌هاست. اینجاست که باید پرسید: اعتماد را از چه کسی باید انتظار داشت؟ از بانک، از رییس اداره متبوعه‌اش، از کسی که کار شخصی‌اش را در بانک انجام می‌دهد و کار مردم را به تعویق می‌اندازد؟

معاون یکی از بانک‌های تجاری ایران در نزدیکی هتلی در حوالی میدان ونک، مشغول مذاکره تلفنی است، آن هم با شدت و غلظت و در حالی که رگ‌های گردنش متورم شده و صورتش به سرخی گراییده. گویا مخاطبش از آن طرف سیم اصزار و الحاح دارد که: گفته‌اند وام عروسی ۳۰۰ هزار تومان است و بانک‌ها باید این مبلغ را به زوجین بدهند. اما این آقای معاون بانک، مصوبه بانک را - البته از روی خیرخواهی خودکامانه - زیرپا می‌گذارد و نمی‌خواهد ۳۰۰ هزار تومان را بدهد و به دادن ۲۰۰ هزار تومان اکتفا می‌کند! به هر حال، پس از کلی بحث و

جدل آقای معاون بانک گوشی تلفن را با شدت روی دستگاه تلفن قرار می‌دهد و دهان کف‌کرده خود را با برگه‌ای از جعبه دستمال کاغذی پاک می‌کند و از من می‌پرسد: فرمایشی دارید؟ می‌گویم از طرف آقای... که به شما تلفن زده، آمده‌ام تا برای خواهرزاده‌ام که به تازگی ازدواج کرده و نیاز به وام عروسی ۳۰۰ هزار تومانی دارد، از شما طلب مساعدت کنم. می‌گوید: باور کنید، به جان شما و دوست مشترکمان نباشد، به جان خودم، سقف وام اعطایی ما به مزدوجین هر شش ماه ۶۰۰ هزار تومان است، یعنی برای دو زوج خوشبخت! اما بنده به خاطر خیرخواهی و کمک به مردم و البته با تأیید شفاهی مسوولان بالاتر، تصمیم بر این گرفته‌ام که از این مبلغ ۶۰۰ هزار تومان، به سه زوج ازدواج کرده وام بدهم. اگر خواهرزاده شما هم دارای شرایط مورد مطالبه بانک است، بفرمایید، بسم...!

### \* ای کاش کارکنان بانک‌ها دریابند که همه مشتریان، عضو هیأت‌مدیره بانک هستند.

دریافت وام تعمیرات خانه - اعم از نقاشی، گازکشی، حفر چاه، رنگ کاری و غیره - از بانک‌ها هم مقوله دیگری است و هفت کفش آهنین و کلاهخود، و لشکری از دوست و آشنا و پارتی و سفارش‌کننده و قس علیهذا لازم است تا سرانجام، در این روزگار، ۲۰۰ هزار تومان از بانک دریافت کنید.

علی لنگرودی، یکی از مراجعان به یکی از شعب بانکی در انتهای بلوار کشاورز را در مقابل آن بانک می‌بینم. از من سراغ محضر را می‌گیرد. به ذهنم مراجعه می‌کنم که آیا در آن حوالی محضر یا به عبارتی، دفترخانه اسناد رسمی هست یا نه؟ اما به اقتضای حرفه روزنامه‌نگاری‌ام می‌پرسم: محضر چکار داری؟ می‌گوید: ای آقا، دست به دلم نذار! دو هفته است که پس از تلفن‌زدن‌های یک کارمند بازنشسته این بانک، که از دوستانم است و رفتن به نزد معاون اداره امور سرپرستی شعب غرب این بانک در تهران و گرفتن نامه از آن اداره و آمدن نزد رییس این شعبه

در خیرها خواندیم که ریاست جمهوری محترم از کارکنان شعبه ۱۴۰۲ شریعتی بانک صادرات خرم‌آباد تقدیر کرده است. این



کارکنان، بخشی از حقوق خود را به منظور کمک به دولت واریز کرده‌اند. بنابراین، ضمن قبول این واقعیت که در کنار مسایل موجود بانک‌ها، نقاط روشن نیز دیده می‌شود، به شرح رویداد بعدی می‌پردازیم:

### \* در یکی از بانک‌ها اگر از کارمند متخلفی شکایت بشود، آن کارمند ارتقای مقام می‌یابد!

روز پنجشنبه پانزدهم بهمن ۱۳۷۷، درست سه روز بعد از چاپ خبر بالا، ساعت ۹ صبح در یکی از شعب یکی از بانک‌ها در میدان گل‌ها، مشتریان از سروکول هم بالا می‌روند (توضیح اینکه معمولاً روزهای پنجشنبه به خاطر آنکه بانک‌ها نصف روز کار می‌کنند، لذا مملو از مشتری هستند). در کنار به اصطلاح گیشه بانک تعداد زیادی مشتری به صف ایستاده‌اند. کارمند بانک هم در حال مذاکره تلفنی با مخاطب خود است و درباره قیمت روز چند نوع اتومبیل و بالا و پایین رفتن "فی" آن‌ها و نحوه پیش‌پرداخت خرید اتومبیل‌های داخلی، که اخیراً در مطبوعات راجع به آن‌ها آگهی شده، یک روند حرف می‌زند. در این میان، همچنان بر طول صف افزوده می‌شود. تحویل‌داری که در آن سوی باجه مقابل این صف طویل نشسته است، بالاخره دلش به حال مشتریان مفلوک می‌سوزد و کار را شروع می‌کند. بنابراین، مشتری اول کارش به وسیله تحویل‌دار راه می‌افتد و نوبت به مشتری دوم می‌رسد. این مشتری، دو فقره چک به رنگی خاص را که مربوط به همان بانک است، به تحویل‌دار می‌دهد و درخواست وجه نقد می‌کند. کارمند محترم با لبخندی که عیناً همان پوزخند است، خیلی صریح می‌گوید: آقا پول نداریم! مشتری می‌گوید: آقا چک مال بانک شماست و من پول می‌خواهم. کارمند می‌گوید: آقا یکبار دیگر می‌گویم که پول نداریم. اگر می‌خواهید چک بسدیم. مشتری می‌گوید: اگر چک

صرف لیوانی از آب هویج بودم که نگاهم به حرکات مردی افتاد که با شدت و حدت بر دستگاهی مشت می‌کوبید که از داخل بانکی بیرون آمده بود. قدم‌زنان به سوی آن مرد رفتیم، عصبانی و خشمگین بود... می‌گفت: الان مادرم در بیمارستان شهید بستری است و نیاز به اسکن فوری دارد و باید او را با آمبولانس به درمانگاهی در خیابان پاسداران ببرم و به صد هزار تومان پول نیاز دارم و در این بانک هم چهارصد هزار تومان پول دارم، اما دستگاه خواب شده جواب می‌دهد که از دادن خدمات معذور است. به او گفتم: شاید شماره رمز آن را اشتباه وارد دستگاه کرده‌اید، یا ایراد از دادن دستور به این رایانه است. گفتم: نه آقا اینطور نیست، با این دستگاه مدت‌هاست کار می‌کنم، اما امشب از بخت بد و شانس منحوس من، باید اینگونه علاف شوم.

مرد آنقدر عصبانی و خشمگین بود که سراسیمه رفت و نگذاشت تا در آن دل شب لااقل چاره‌ای برای او ببندیشم، گرچه با جیب خالی چه چاره‌ای می‌توانستم برای آن عاجز دردمند مستحق و مجبور بیابم؟

وام مسکن و ساخت و خرید منزل از طریق کمک نقدی بانک‌ها مقوله دیگری از ارتباط بانک با مردم است. اینک،



بانک‌های کشور به مردم وام مسکن برای ساخت و خرید می‌دهند و یکی از بانک‌های تخصصی هم متخصص همین کار است، یعنی باید هرکس بنا به وسع و توان خود، پولی را نزد شعب آن بانک بگذارد و بعد از چهار ماه‌ونیم، یک برابر پول سپرده به بانک را از آن بانک وام بگیرد. مثلاً اگر تنبذه‌ای یک میلیون تومان جمع کند و به بانک بدهد، بعد از چهار ماه‌ونیم، دو میلیون تومان می‌گیرد، البته در دالقرزآباد هم خانه سی متری با دو میلیون تومان یافت نمی‌شود. جالب آن که همین بانک شرکت سرمایه‌گذاری ساخت مسکن هم دارد و خودش با تبلیغات وسیع و گسترده در سیمای پنجگانه، از احداث واحدهای مسکونی حرف می‌زند، واحدهایی که قیمت هر مترمربع آنها کمتر از ۲۵۰ هزار تومان نیست و کمترین واحد ساخته شده آن نیز ۴۰ مترمربع مساحت دارد. حالا حساب کنید که یک متقاضی خانه، چگونه می‌تواند بقیه پول خانه‌ای را که توسط بانک ساخته شده است، بدهد.

و پرکردن ده‌ها ورقه و امضاگرفتن و ضامن‌شدن دو نفر که هر دو هم باید یا کارمند بانک باشند یا مشتری معتبر، و دادن فتوکپی شناسنامه و عکس ضامن‌ها و ارایه فیش حقوقی آنها و گرفتن تأییدیه بانکی که از آنجا حقوق می‌گیرند یا حساب جاری یا پس‌انداز دارند، هنوز هم توانسته‌ام وام بگیرم. امروز رییس بانک می‌گوید که باید همه امضاها به تأیید محضر برسد و بعد در انتظار بمانی تا آخر ماه بشود و یکی دو تا قسط که آمده، اول محل را بازدید می‌کنم و بعد نصف وام را می‌دهم و نصف دیگر را هم ۱۵ روز بعد خواهم داد. حالا شما حساب کنید که من می‌خواهم برای خانم گازکشی کنم و مخارج این گازکشی، با برآورد سرانگشتی که کرده‌ام، حدود ۳۰۰ هزار تومان می‌شود و من برای این ۲۰۰ هزار تومان، حداقل چند روز از اداره‌ام مرخصی گرفته‌ام و از کارم مانده‌ام و هنوز هم اندرخم یک کوچه‌ام!

### \* رییس متخلف و معزول، به بهانه انتقام از بانک، مردم را می‌چزاند.

سردبیر یکی از مجلات تعریف می‌کرد که به دنبال دیدن و شنیدن آگهی پرخرج و مشحون از طمطراق یک بانک در سیمای



پنجگانه، حاکی از اینکه می‌توانید وجه چک‌های این بانک را از نزدیکترین شعبه دریافت کنید، برای وصول چکی که مربوط به یکی از بانک‌های مرکز شهر بود، به شعبه بانک نویددهنده در نزدیکی منزل رفتیم و مشتاقانه و با سلام و احوالپرسی چک را به متصدی پشت پیشخوان دادیم. کارمند مزبور پوزخندی زد و گفت: ای آقا، حالا که تا این کار جدید انجام بشه، بعد هم قبولی این نوع چک‌ها ضوابط و شرایطی دارد که خیلی سخت است و نهایتاً، هنوز چگونگی اقدام کردن در این مورد به ما ابلاغ نشده است!

در نزدیکی میدان تجریش - ساعت ۱۱ جمعه شب چهارم دی ماه - قصد خوردن (جایبان خالی) آب هویج کردم. در حال



می‌خواستیم که داشته‌ام و همین چک را که مال شماست، خرج می‌کردم. اما جواب همان است. مشتری که درمانده است، فریادش به آسمان می‌رود و در همین حیض و بیض سروکله رییس حوزه بانک نمایان می‌شود. رییس حوزه وقتی وارد معرکه می‌شود و از نزدیک به مشتری نگاه می‌کند، یکساره رنگ صورتش به سرخی می‌گراید، زیرا مشتری معترض، عضو هیأت مدیره همان بانک است! بنابر این، رییس حوزه پادرمیانی می‌کند، و بعد از سلام و احوالپرسی با عضو هیأت مدیره، موضوع را به رییس و معاون و کارمند شعبه تفهیم می‌کند و با قول پیگیری ماجرا، از آنان می‌خواهد که کار را به نحوی که بیخ پیدا نکند، فیصله دهند و برای آن که در مقابل عضو هیأت مدیره بانک نیز خودی نشان بدهد، از کارمند می‌خواهد که در صندوق بانک را باز کند تا همه مطمئن شوند که پولی در بساط نیست، اما شگفتنا که وقتی در صندوق گشوده می‌شود، پول‌های آکبند به مشتریان چشمک می‌زنند!

رییس حوزه برای آن که باز هم در مقابل مقام بالاتر بانک جلوه‌گری کند، صحنه را به عذرخواهی و التماس کردن و درخواست گذشت و غیره مبدل می‌کند، اما عضو هیأت مدیره زیر بار نمی‌رود. منم با خود می‌گویم: "کاش همه مشتریان عضو هیأت مدیره بانک باشند!"

در یکی از شعب بانک‌ها منتظر تمام شدن کار دوستی بودم که برای پرداخت قسط وام به آن شعبه در جنوب شهر تهران مراجعه کرده بود. ناگهان از داخل صف مقابل باجه صدای فریاد و غریو چند نفر از مشتریان آرامش بانک را برهم زد. برای تحقیق بیشتر به جلوی صف رفتم. معلوم شد یکی از کارمندان این شعبه که سابقه بداخلاقی و تندخویی‌اش شهره آفاق وانفس است، باز هم دسته‌گلی به آب داده است.

در این حال، رییس شعبه مربوطه مداخله کرد و موضوع با یک عذرخواهی از سوی رییس شعبه فیصله یافت. وقتی به رییس شعبه گفتم که از سوی مجله آمده‌ام تا ضمن همراهی با دوستم، به وقایع اتفاقیه در شعب بانک‌ها نظری بیفکنم، رییس وامانده از دست کارمند مربوطه، فراوان گسلیه داشت و اظهار ناراضی می‌کرد. او

می‌گفت: این کارمند قبلاً در همین شعبه رییس بوده، و بعدها به علت تخلفاتی که داشته، از ریاست عزل و به کارمندی ساده تبدیل شده است و حالا با برخورد‌های اینچنینی، به اصطلاح خود می‌خواهد از بانک انتقام بگیرد و بر همین اساس، با مشتریان هر روز به نزاع می‌پردازد.

در مجتمع قضایی میدان ونک، با یکی از دوستان مواجه شدم. همراه این دوست، آقای بود که در یکی از دست‌های پوشه‌ای انبوه از کاغذها و به اصطلاح مدارک تلبار شده بود. دوستم گفت: خوب شد ترا دیدم. این دوست ما به دنبال شکایتی علیه یکی از رؤسای شعب یکی از بانک‌ها به این محل آمده. آن شعبه در انتهای بزرگراه آفریقا است، بد نیست برای مجله‌ای که کار می‌کنی، سوره‌ای داشته باشی. آن مرد مراجعه‌کننده به مجتمع قضایی داستان را به طور خلاصه چنین گفت: در سال ۱۳۷۱ به شعبه یکی از بانک‌ها رفتم و درخواست صدور ضمانتنامه ریالی به مبلغ ۴۰ میلیون تومان کردم و در مقابل این ۴۰ میلیون تومان هم وثایق ملکی به بانک دادم. طبق معمول وقتی ضمانتنامه صادر می‌شود، ابتدا آن را به اصطلاح به ضمانتخواه (متقاضی صدور ضمانتنامه) تحویل می‌دهند، اما رییس بانک عمداً و در ارتباط با یکی از ایادی ضمانت‌گیرنده، لاشه ضمانتنامه را بدون اطلاع من به ضمانت‌گیرنده رسانیده و ضمانت‌گیرنده هم به لحاظ آن که محل پرداخت ضمانت در دوی بود، مبلغ ضمانت را در دوی و توسط شعبه همان بانک در وجه خود کارسازی کرد. با این توضیح که بلافاصله فردای روز صدور ضمانتنامه اینجناب با ارایه نامه‌ای از ضمانت‌گیرنده به بانک درخواست تقلیل ضمانتنامه را کردم.

در هر صورت، شعبه بانک در دوی، به درخواست ضمانت‌گیرنده وجه را با درهم می‌پردازد و شعبه بانک در ایران به جای احتساب و ارزیابی با درهم، از طریق بازار آزاد و خرید دلار، وجه ضمانتنامه را تودیع می‌کند. اینک، برای من که با این نوع رفتار، متضرر شده‌ام و اموالی را که به رهن گذاشته‌ام، در شرف تملیک است، این سوالات همچنان باقی است که:

۱- چرا شعبه این بانک، اصل لاشه

ضمانتنامه را بدون هماهنگی با من به ضمانت‌گیرنده داده است؟

۲- چرا شعبه این بانک که فعالیتش ارزی نیست، کار ارزی می‌کند؟

۳- چرا وجه ضمانتنامه که ریالی بوده و هم ارز آن در دوی به درهم پرداخت شده، در داخل ایران با ارز آزاد - آن هم دلار - تسویه شده است؟

۴- چرا با آن که از رییس وقت شعبه به بازرسی کل و اداره امور شعب سرپرستی مربوطه شکایت کرده‌ام و حتی بازرسان بسیاری پرونده این رییس متخلف را بررسی کرده‌اند، باز هم این آقا به ریاست شعبه بالاتری در تجریش منصوب شده و به عبارتی، ارتقای مقام یافته است!

چراهای آن مرد بسیار بود و منم باید به دنبال کارم می‌رفتم، منتها سوزه خوبی بود و به نقل آن پرداختم، شاید کسی هم به فکر اینگونه مشتریان بیفتند. ■

## بانک و اقتصاد

### خواننده گرامی

مجله بانک و اقتصاد برای شما تهیه

می‌شود و از آن شما است.

بنابراین: (۱) مطالب خودتان را برای

درج در نشریه ارسال

فرمایید.

(۲) ما را از پیشنهادها و

نظریات خود بهره‌مند

کنید.

(۳) برای پیام‌های تبلیغاتی

خود از امکانات ما بهره

بگیرید.

نشانی: تهران / سلوار کشاورز / خیابان

حجاب / کوچه سوم / پلاک ۱۱۰۴

تلفن: ۶۵۵۱۳۵ و ۸۸۵۵۱۱۷